



رقابت هژمونیک آمریکا و چین و تأثیر آن بر جریان انرژی و نفت در جهان*



محمدرضا فرمند** - دکتر ابراهیم متقی*** - دکتر امیر هوشنگ میرکوشش****

This is an open access article under the CC BY license (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

چکیده

ایالات متحده بعنوان کشوری که دارنده معیارهای یک هژمون است، تلاش می‌کند تا آن را حفظ نماید و چین بعنوان یک قدرت نوظهور در صحنه بین‌الملل تلاش دارد که خود را به عنوان یک رقیب هژمونیک آمریکا به جامعه جهانی بشناساند. نقطه مشترک در تقابل هژمونیک میان آمریکا و چین در زمینه انرژی گرایش هر دو کشور به منطقه خاورمیانه است. هرچند برای ایالات متحده این مسئله جدیدی نیست، اما گرایش روز افزون چین برای مقابله با تهدید امنیت انرژی خود اهمیت زیادی دارد، زیرا چین از این طریق در پی آن است که نفوذ خود در سایر حوزه را نیز اعمال نماید. پژوهش حاضر با تأکید بر دیدگاه‌های مختلف در حوزه هژمونیک بویژه تئوری گرامشی تلاش کرده به سوال اصلی خود در مورد تأثیر رقابت هژمونیک آمریکا و چین بر جریان انرژی و نفت در جهان پاسخ دهد. لذا هدف پژوهش حاضر، بررسی رقابت هژمونیک آمریکا و چین و تأثیر آن بر جریان انرژی و نفت در جهان است. روش تحقیق استفاده شده در این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی می‌باشد. پژوهش به این نتیجه رسیده که میان آمریکا و چین رقابت هژمونیک برقرار است تا تقابل هژمونیک. زیرا چین در مراحل اولیه رقابت هژمونیک با آمریکا قرار دارد و معلوم نیست این رقابت به موفقیت چین بیانجامد و بتواند خود را بعنوان یک هژمون معرفی نماید. چین معیارهای لازم جهت معرفی خود بعنوان هژمونیک در تمام زمینه‌ها را ندارد و همان‌گونه که گرامشی بیان می‌کند مقبولیت لازم را نیز ندارد.

کلیدواژگان: هژمونیک، تقابل هژمونیک، رقابت هژمونیک، آمریکا، چین، انرژی.

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری روابط بین‌الملل محمدرضا فرمند با راهنمایی دکتر ابراهیم متقی است.

** دانشجوی دکتری گروه روابط بین‌الملل، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران.

*** نویسنده مسئول، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران. ایمیل: emottaghi@ut.ac.ir

**** استادیار عضو هیأت علمی گروه روابط بین‌الملل، واحد شاهرود، دانشگاه آزاد اسلامی، شاهرود، ایران.

مقدمه

روابط چین و آمریکا در قرن بیست و یکم یکی از پیچیده‌ترین مسائل در طول تاریخ روابط بین‌الملل است که رقابت هژمونیک یکی از این مسائل است. هژمونی در واقع به مجموعه‌ای از ایده‌ها اطلاق می‌شود که به وسیله آن گروه‌های غالب تلاش می‌کنند موافقت گروه‌های پایین را نسبت به رهبری خود به دست بیاورند (Pourgayoumi, 2009: 65). «هژمونی به معنای اعمال کنترل نسبت به یک یا چند کشور هدف به منظور بهره‌مندی از منافع آن کشور یا کشورهای هدف یا منطقه‌ای خاص است که نیازمند بدست گرفتن کنترل آن جهت پیاده‌سازی برنامه‌های خود برای تسلط و بدست گرفتن امور مربوطه می‌باشد. دکتترین هژمونی همواره میراث تاریخی در نظر گرامشی بوده است. وی هژمونی را مکمل نظریه دولت به عنوان «زور» دانسته است. با این وجود، گرامشی با اجتناب از مفروضات تقلیل‌گرایانه جریان اصلی مارکسیستی^۳ که در واقع ترکیب فاکتورهای متعدد مانند ایدئولوژی، آموزش و فرهنگ را در ایجاد یک هژمونی نادیده انگاشته بودند، این فرضیه را تدوین کرد» (Worth, 2015: 56). «قدرت‌های بزرگ در مقابل قدرتی که در حال دست یافتن به جایگاه هژمونیک است، ایجاد موازنه می‌کنند» (Zare Bidaki, 2016: 52). «آمریکا چین را عامل اصلی بالا رفتن قیمت جهانی معرفی می‌کند و نگرانی‌های زیادی در مورد آن دارد» (Lieberthal, 2006: 20). آمریکا به لطف تکنولوژی شیل خود یکی از بزرگترین تولیدکنندگان منابع انرژی در جهان محسوب می‌شود، در حالی که پایه صنعتی در حال رشد چین نیازمند مقادیر همواره در حال افزایشی از انرژی است. نمی‌توان رقابت میان این بازیگران تنها با کوشش آنها برای دسترسی به بازارهای انرژی تعیین کرد. اخیراً چین و آمریکا هر دو به دنبال همکاری در مواردی مانند وابستگی به واردات انرژی بودند. روابط انرژی چین عمدتاً به وسیله شرکت‌های ملی آن انجام می‌شود و برخی محققان این مسأله را نشانه‌ای از استفاده چینی‌ها از این منابع به عنوان ابزاری استراتژیک^۴ محسوب می‌کنند. در مقابل، آمریکا امور انرژی خود را عمدتاً از طریق شرکت‌های خصوصی انجام می‌دهد، شرکت‌هایی که گاهی اوقات نمی‌توانند به علت محدودیت‌های تحمیل شده در اثر ساختار هژمونیک آمریکا، به بازارهای مشخصی دسترسی داشته باشند. بنابراین، اگرچه چین مدعی است که سیاست انرژی این کشور تنها محدود به منافع ملی نیست، اما این طور استدلال می‌شود که بازار آمریکا نیز لزوماً عاری از مداخلات دولتی

¹ . Hegemonic competition

² . Gramsci

³ . Marxism

⁴ . Strategic

نیست، که برای درک بهتر این مسأله، در این تحقیق تکامل سیاست‌های مدرن انرژی چین و همچنین این که به چه میزان سیستم هژمونیک روی آن تأثیر گذاشته است، بررسی شده است. «آمریکا و چین منافع مشترکی در زمینه‌های مختلف دارند که این امر رقابت میان آنها را بسیار پیچیده می‌کند» (Jeff, 2018: 43) «و چون اقتصاد چین نقش عمده‌ای در زنجیره تامین جهان دارد، قاطعانه می‌توان گفت که تقابل هژمونیک چین و آمریکا بر اقتصاد جهانی بویژه حوزه انرژی و نفت تأثیر بسزایی دارد. زیرا، استدلال نظریه ثبات هژمونیک این است که ظهور تنها یک قدرت هژمونیک عمده‌ترین دلیل ایجاد روابط پایدار اقتصادی یا سیاسی بین هژمون و سایر کشورها می‌باشد» (Keohane, 1984: 24).

«چین دومین مصرف‌کننده بزرگ نفت بعد از آمریکا و سومین واردکننده بعد از آمریکا و ژاپن می‌باشد. از آنجا که تأثیر انرژی در چرخه اقتصاد جهان بسیار هنگفت است، لذا با تبدیل شدن چین به بزرگترین مصرف‌کننده انرژی در جهان، می‌تواند در شکل‌دهی تحولات جهان در آینده نقش پررنگ‌تری ایفا کند، امری که برای آمریکا نگران‌کننده است» (Khezri, 2011: 169)، زیرا هژمونی آمریکا در دنیا در اثر ظهور چین با تهدید روبرو شده و چین با اثبات خود بعنوان یکی از تأثیرگذارترین کشورها در حوزه اقتصادی دنیا، تلاش نموده هژمونی آمریکا را تضعیف سازد. این تقابل و تنش‌ها بر جریان انرژی اثر زیادی گذاشته چرا که دو کشور مذکور جزو بزرگترین مصرف‌کنندگان نفت و انرژی در دنیا محسوب می‌شوند. لذا، چین که یک قدرت در حال ظهور است تلاش می‌کند در تغییر و سمت و سو دادن به جریان انرژی موثر واقع شود تا بتواند منافع خود را تامین کند، از سوی دیگر آمریکا در تلاش است تا همچنان نظام تک قطبی و هژمونی خود را حفظ نماید که این تقابل روابط میان این دو کشور را بسیار پیچیده ساخته است. با این اوصاف، هدف پژوهش حاضر آن است که با تمرکز بر تقابل آمریکا و چین یکی بعنوان هژمون موجود و دیگری بعنوان هژمون در حال ظهور به این سوال پاسخ داده شود که تأثیر رقابت هژمونیک آمریکا و چین بر جریان و قیمت نفت در دنیا چیست؟ و در راستای این سوال، این فرضیه در پژوهش حاضر مطرح شده است که رقابت هژمونیک چین و آمریکا می‌تواند به رویارویی این دو کشور در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی بیانجامد و نیز جریان انرژی در جهان را با چالش‌های فراوانی مواجه ساخته و تأثیر منفی بر آن بگذارد. لازم به ذکر است که دغدغه‌ی اصلی نگارنده تبیین تقابل‌های موجود و تاریخچه بروز تنش‌ها میان این دو کشور با تأکید بر ظهور چین بعنوان رقیب هژمونیک آمریکا است و لذا در پرتو این تبیین نحوه اثرگذاری آن بر جریان نفت با استفاده از روش تحقیق توصیفی بر مبنای مطالعه «توصیفی-تحلیلی» مورد کنکاش قرار می‌گیرد.

¹ . Unipolar system

۱- پیشینه تحقیق

تیشه‌یار^۱ و همکاران (۲۰۱۸) در مقاله‌ای با عنوان رقابت هژمونیک هندوستان و چین در جنوب و جنوب شرق آسیا به این نتیجه رسیده‌اند که دو مولفه اقتصادی و نظامی نقش بنیادین در رقابت‌های هژمونیک دو کشور به عنوان ابزار زمینه‌ساز نفوذ و تسلط برای به دست آوردن هژمونی در مناطق جنوب و جنوب شرق آسیا بازی می‌کند. تقی‌زاده انصاری^۲ (۲۰۱۶) در مقاله‌ای با عنوان «توافق تجارت آزاد فرا پاسفیک^۳ و باز موازنه نفی اقتصادی چین» عنوان می‌دارد که توافق تجارت آزاد فرا پاسفیک فراتر از تأثیرات اقتصادی‌اش پیامدهای مهم ژئوپلیتیکی در آسیا - پاسفیک دارد و این توافق مؤلفه‌ای مهم از استراتژی بازگشت ایالات متحده به آسیا-پاسفیک^۴ است، در واقع رشد چشمگیر اقتصادی چین پیامدهایی برای موضع مسلط ایالات متحده در امور منطقه‌ای آسیا-پاسفیک داشته است، به طوری که نفوذ فزاینده‌ی اقتصادی چین به چالشی برای ایالات متحده در تسلط بر امور اقتصادی و سیاسی این منطقه تبدیل شده و به این نتیجه می‌رسد که هدف ژئوپلیتیکی ایالات متحده از ایفای نقش فعال در گسسترش این توافق کوشش برای تداوم موضع مسلط منطقه‌ای خود در مواجهه بانفوذ اقتصادی چین است. کشمیری^۵ (۲۰۱۴) در مقاله‌ای با عنوان «روابط ایالات متحده و چین از همکاری تا رقابت استراتژیک» به تبیین و تحلیل روابط ایالات متحده و چین در دوران پسا جنگ سرد می‌پردازد و معتقد است مسائل همگرایی و واگرایی متعده‌ی در روابط دو کشور وجود دارد مسائلی که می‌تواند بر موقعیت قدرت‌های برتر جهانی و ساختار توزیع قدرت در نظام بین‌الملل تأثیر گذارد. لیگیونه^۶ (۲۰۱۰) در مقاله‌ای با عنوان «توازن در حال تغییر در آسیا» به بررسی تأثیر ظهور اقتصادی و نظامی چین بر موازنه منطقه‌ای در شرق آسیا پرداخته و بیشترین توجه را به رابطه‌ی چین و ژاپن داشته است. وی با مطرح کردن این بحث که رشد اقتصادی چین و همینطور ظهور نظامی چین در آسیای شرقی می‌تواند بیشترین نگرانی را برای ژاپن مبنی بر به هم خوردن نظم منطقه‌ای علیه آن ایجاد کند، نتیجه می‌گیرد که یکی از عوامل اصلی اتحاد استراتژیک ایالات متحده و ژاپن در قالب ائتلاف‌های نظامی و اقتصادی، برقراری موازنه در برابر چین است. علیرغم پژوهش‌های انجام شده، شدت پویایی در منطقه‌ی آسیا- پاسفیک از یکسو و نیز رقابت و عدم تقارن منافع بازیگران منطقه‌ای و فرا

¹ . TishehYar

² . Taqizadeh Ansari

³ . Trans-Pacific

⁴ . Asia-Pacific

⁵ . Keshmiri

⁶ . Ligivneh

منطقه‌ای از سوی دیگر موجب پیچیدگی روندهای سیاسی-امنیتی آینده در این منطقه شده، لذا نویسنده به دنبال بررسی این پیچیدگی‌ها و تأثیرات آن بر دو بازیگر مهم نظام بین‌الملل یعنی چین و ایالات متحده است. وانگ‌دنگ‌ژمنگ^۱ (۲۰۰۰) در مقاله‌ای با عنوان «یک توازن قوای جدید در آسیا-پاسفیک» به روابط بین چین و ایالات متحده که آن را به چهار دوره تقسیم کرده، می‌پردازد. دوره اول دوره مهار در دهه ۸۱، دوره دوم دوره تعامل در زمان کلینتون، دوره سوم دوره تنش در اوایل دوران بوش پسر و دوران چهارم حمایت از جنگ علیه تروریست، پس از ۱۱ سپتامبر^۲. نویسنده در این مقاله به اهمیت رابطه این دو کشور اشاره کرده و مدعی است با تمام فراز و فرودهای به وجود آمده هر دو کشور به اهمیت بهبود روابط مخصوصاً برای حفظ ثبات در منطقه شرق آسیا واقف‌اند، در این مقاله گویی به عمد نقش ژاپن در منطقه نادیده گرفته شده، این در حالی است که بهبود روابط بین چین و ایالات متحده بدون بهبود روابط ژاپن و چین بسیار سخت است.

۲- مبانی نظری

در این بخش، نظریه‌های هژمونی گرامشی بررسی شده است. مطابق نظر Gross Berg (۱۹۸۴)، «هژمونی بیشتر مسأله‌ای در باب مدیریت و رهبری است تا تسلط و کنترل آشکار و شامل استعمار و بهره‌برداری از آگاهی عمومی و عقل سلیم از طریق مفصل‌بندی اعمال و موقعیت‌های خاص اجتماعی، مطابق کدهای ایدئولوژیک یا زنجیره‌های معناداری ضمنی می‌باشد (زنجیره‌هایی از دال‌های ضمنی). گیل^۳ بیان می‌دارد که قدرت و هژمونی بطور تاریخی با مفهوم دولت آنگونه که توسط جان لاک تعریف و تبیین گردیده مرتبط شده و شریک می‌گردد، بطوری که هر دو-مفهوم گرامشی، قدرت هژمونیک و مفهوم دولت در نزد جان لاک- بصورت اجزا، مکمل یک واقعیت و حقیقت در می‌آیند. «قرائت مهمی از هژمونی را می‌توان در چهارچوب گرامشی آشکار کرد، مشخصاً ابتدا در سطح اجتماعی و بعداً در حوزه بین‌المللی» (Ayers, 2008: 14). «او هژمونی را مکمل نظریه دولت- به عنوان- زور تعبیر کرده و با اجتناب از فرضیات تقلیل‌گرایانه جریان اصلی مارکسیستی که در واقع ادغام فاکتورهای اقتصادی مانند ایدئولوژی، آموزش و فرهنگ را در ایجاد یک هژمونی نادیده گرفته بودند، این فرضیه را تدوین کرد. هژمونی توسط گرامشی روی نزع طبقاتی میان طبقه‌های سلطه‌گر و زیر دست در جامعه تأکید می‌کند طبقه سلطه‌گر با به دست آوردن موافقت و رضایت طبقه زیردست، بر قلب‌ها و

¹ . Wong Deng Jeng

² . 11 September

³ . Gill

اذهان آنها پیروز می‌شود» (Gramsci et.al, 2011: 89). «علاوه بر آن، گرامشی با شفاف کردن اشکال دارای هم‌پوشانی و واگرایی هژمونی‌های طبقه متوسط و طبقه پایین، روی این دو جنبه دگرترین تأکید کرد. هنگامی که قدرت سیاسی به دست می‌آید، طبقه حاکم قادر است قدرت اجباری و قهرآمیز را نسبت به گروه‌های زیر دست و نیروهای اجتماعی اعمال کند ولی با این حال برای تضمین هژمونی، طبقه حاکم باید سیستمی از اتحادهایی را حفظ کند که امکان تداوم سلطه سیاسی و ایدئولوژیک آن را فراهم خواهد آورد. گرامشی روی غیر ممکن بودن حفظ هژمونی با منحصراً اتکا به زور و اجبار تأکید کرد. مشابه آن، نه دستگاه دولت رهبر و نه جوامع مدنی هیچ یک نمی‌توانند یک هژمونی را بدون مساعدت و کمک متقابل و دو جانبه حفظ کنند. هژمونی گرامشی مشابه با مکانیسم رسمی شده متشکل از لوازم و دستگاه‌های پیچیده‌ای است که هر یک از آنها ویژگی‌های حیاتی دارند. هر گونه نقطه ضعفی در یک عنصر می‌تواند منجر به زوال کل سیستم شود. از سوی دیگر، توازن و استفاده به موقع از این مکانیسم می‌تواند نهایتاً منجر به تقویت هژمونی گردد. دگرترین هژمونی گرامشی تمایل دارد که روی اساس موافقت و رضایت عمومی سیستم سیاسی موجود در جامعه مدنی تأکید کند. همان‌طور که قبلاً استدلال شد، گرامشی ادعا کرد که هنگام تلاش برای درک هژمونی ابتدا ضروری است که از گرایش‌های تقلیل‌گرایانه، هم‌تجربی و هم‌نظری، دور شویم. فرایند هژمونیک مطابق با گرامشی مسیری را برای به دست آوردن نظم فکری، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی ایجاد می‌کند که اکثر عامه مردم آن را می‌پذیرند. در طول این فرایند، یک یا چند طبقه اجتماعی در جامعه برتری پیدا می‌کنند و ترکیب انگاره‌ها و اصول آنها منجر به ایجاد یک هژمونی واقعی می‌شود. گرامشی مفهوم هژمونی را با اشاره به جوانب سیاسی و مدنی جامعه موشکافی می‌کند و اشاره می‌کند که قدرت را می‌توان در هر دو مورد یافت. کوکس با استفاده از روش ترسیم هژمونی گرامشی، تصویر جدیدی از هژمونی بین‌المللی را خلق کرد که عمدتاً با شرایط اولیه جهان ارتباط داشت و درون مرزهای ملت-دولت قرار می‌گرفت. کوکس تحلیل گرامشی که شامل جوامع بود را به جامعه بین‌الملل انتقال داد در این رابطه، کوکس روی اهمیت برابر به دست آوردن رضایت جوامع سیاسی و مدنی در ایجاد قدرتی که می‌خواهد در حوزه جهانی برتری داشته باشد، تأکید کرد» (Cox, 2004: 81).

۳- تاریخچه موضوع

بر اساس دیدگاه توسیدید^۱ مورخ یونانی رهبری هژمونیک ریشه در ضرورت توجیه دارد.^۱ توسیدید بیان کرد که زوال نهایی برتری سخاوتمندانه و طولانی مدت آتن در نتیجه جنگ

^۱. Ideological

^۲. Cox

^۳. Thucydides

پلویونز آرخ داد، زیرا این شهر نتوانست دیگر متحدان اصلی را متقاعد کند که به او ملحق شوند. بنابراین شانس به دست آوردن رضایت شهرهای دیگر در سیستم یونان باستان را از دست داد. با این حال، تاریخ شاهد این نبوده که هیچ یک از هژمون‌ها توانسته باشند به طور موفقیت‌آمیزی صرفاً اتکا به رضایت را در محقق کردن اهدافشان مدیریت کنند بلکه در مقابل باید بسیار تلاش کنند تا بتوانند توازنی پایدار را میان دو شاخه رضایت و اجبار حفظ نمایند تا بتوانند کنترل و مشروعیت را به دست بیاورند، کاری بسیار سخت که با آتن آغاز شد و چندین بازیگر دیگر نتوانستند به طور موثری آن را انجام دهند. از سوی دیگر، همان طور که آتن این کار را انجام داد، صلح و آرامشی که امپراطور روم به وجود آورد نیز نوع موفق از هژمونی را خلق کرد که ثبات و پایداری را از درگیری تضمین کرد و رونق اقتصادی را حفظ نمود. این واقعیت سیستماتیک زمان حال به عنوان مثالی از یک شکل بین‌المللی تاریخی حاکمیت نگریسته می‌شود.

بارزترین مسأله مربوط به موارد دوره‌های هژمونیک آتن و صلح و آرامش روم پتانسیل شناسایی آن‌ها به عنوان دوره‌های امپریالیست به علت تمایلات توسعه‌طلبانه این دو قدرت در طول رشد مربوطه آنها است. با این حال، تلفیق این دو هژمونی با امپراطوری با در نظر گرفتن این که تأثیر هر دو هژمون به وسیله چهارچوب‌های سرزمینی محدود که با آنها اجازه نمی‌داد، تبدیل به امپراطوری‌های جهانی شوند، یک خیال باطل است. بنابراین، تمدن‌های متعدد در بخش‌های متعدد جهان در این دوره در سیستم‌های خود در حال فعالیت بودند. همان طور که ورث (۲۰۱۵) اشاره می‌کند، هیچ یک از امپراطوری‌های باستان نتوانستند شکل واقعا بین‌المللی از انسجام را که بعدها مذهب، به عنوان نوعی کنترل ایدئولوژیک، در طول امپراطوری روم مقدس فراهم کرده بود، ایجاد نمایند. گرامشی همچنین تأکید می‌کند که مذهب نقش برجسته‌ای را در ساخت و حاکمیت هژمونی‌های خاص ایفا کرده ولی با ظهور دولت‌های مدرن، برتری اخلاقی مذهب، نفوذ و مشروعیتی که قبلاً از آن برخوردار بود را از دست داد. رسمی‌سازی ملت-کشور از طریق تدابیر اقتصادی مرکانتالیسم محقق شد، یعنی هنگامی که رقابت بر سر استخراج فلزات گرانبها در طول دوره‌های هژمونیک استعماری اسپانیا و پرتغال رایج شد. نظم و ستفالی آبه دولت مشروعیت نهادی برای استفاده از خشونت در مواقع اضطراری را داد. در این راستا، این پویایی جدید نقطه کانونی نظریه ثبات هژمونیک را تشکیل داد- جنبه دیگری از مفهوم دامنه بین‌المللی- زیرا تأکید کرد که هژمونی نیازمند رهبری کردن، بر سیستم می‌باشد. این دوره اغلب به عنوان شروع بین-

¹. Lebow, R. N., & Kelly, R. (2001). Thucydides and hegemony: Athens and the United States. *Review of International Studies*, 27(04).

². Peloponnesian War

³. Merchantalism

⁴. Westphalian

المللی سازی و دقیقاً اروپایی سازی جهانی دنیا ترسیم می‌شود. با این حال، دوره توزان قدرت‌ها در اروپا وارد عصر هژمونی بریتانیایی مبتنی بر گسترش سرزمینی قدرت‌های اروپایی به خارج از این قاره از یک سو و توسعه دکترین اقتصاد لیبرال و تجارت آزاد از سوی دیگر گردید. سرنوشت بریتانیا پوشیدن لباس هژمون از پایان جنگ‌های ناپلئونی تا شروع جنگ جهانی اول بود. این دوره اغلب به عنوان دوره صلح صد ساله خوانده می‌شود. با ظهور آلمان قدرتمند از نظر نظامی و اقتصادی، نیروی ایدئولوژیکی بریتانیا، قدرت قبلی خود را از دست داد، اما افول آلمان، مرحله را برای ظهور یک هژمونی جدید فراهم ساخت. (Cox, 2004). بنابراین، هژمونی بریتانیا، مبتنی بر ایده نظم جهانی لیبرال در مرحله بین‌المللی با معرفی استاندارد طلایی و تجارت آزاد، تا زمان ظهور ایالات متحده به عنوان یک قدرت جهانی به وسیله هیچ چالش ایدئولوژیکی مورد اعتراض قرار نگرفت.

۴- تحلیل هژمونی آمریکا

آمریکا از سال ۱۹۹۱ و پس از فروپاشی شوروی تبدیل به هژمونی جهانی شد و با افزایش مولفه‌ها و منابع قدرت ملی خود تلاش کرد که موقعیت خود را به عنوان تنها قدرت هژمون جهان در نظام بین‌الملل حفظ کند (Hedayati Shahidani & Ramezanpour Shelmani, 2019). تکامل هژمونی آمریکایی را می‌توان در دو دوره خلاصه نمود: سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ و ۱۹۹۱ - ۲۰۲۰ که در جدول ۱ توضیح داده شده است.

هژمونی آمریکایی (۱۹۹۱-۲۰۲۰)	هژمونی آمریکایی (۱۹۴۵-۱۹۹۱)
مزیت ژئوپلتیک: مزیت جغرافیایی آمریکا-کانادا و مکزیک و شرق و غرب به طور گسترده توسط اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام جدا شده‌اند.	مزیت ژئوپلتیک: مزیت جغرافیایی آمریکا-کانادا و مکزیک و شرق و غرب به طور گسترده توسط اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام جدا شده‌اند.
مزیت منابع: محصولات فراوان کشاورزی، شبکه حمل و نقل داخلی، رشد پایدار جمعیت	مزیت منابع: محصولات فراوان کشاورزی، شبکه حمل و نقل داخلی، رشد پایدار جمعیت
مزیت ارز جهانی: دلار آمریکا بعنوان یک ارز جهانی است که بزرگترین منابع طلا را به خودش اختصاص داده است.	مزیت ارز جهانی: دلار آمریکا بعنوان یک ارز جهانی است که بزرگترین منابع طلا را به خودش اختصاص داده است.
مزیت قابلیت‌های نوآورانه: ابتکارات سیلیکون ولی، اجرای استانداردهای آمریکا و جهان برای شبکه مخابرات	مزیت قابلیت‌های نوآورانه: نوآوری‌های دارای بهره-وری، که چالش‌های کیفیت ژاپن را محو نمود.
مزیت جریان شبکه جهانی: حفظ قابلیت‌های نظامی، مدیریت رقابت چین و چالش یک کمربند یک راه، رفتن فراتر از اتحاد غربی ناتو به اتحاد	مزیت جریان شبکه جهانی: حفظ قدرت دریایی، ایجاد و اجرای اتحاد غربی ناتو

جدول ۱ خلاصه تغییرات و ثبات هژمونیک آمریکا

Table 1. Summary of changes and stability of USA (Hong & Park, 2020: 58)

همان گونه که مشاهده گردید «تغییر الگویی در هژمونی آمریکا وجود دارد، اما این تغییرات با مطرح شدن چین بعنوان یک رقیب هژمونیک برای آمریکا تسریع گردید که با ورود آن به این عرصه نظم بین‌المللی قبل دچار تغییرات زیادی شد. به گونه‌ای که ظهور چین به چالش بزرگی برای این نظم لیبرال بین‌المللی تبدیل شده است» (Allison, 2017: 84).

۱-۴- عوامل موثر در تثبیت هژمونی آمریکا

«در بررسی نقش عوامل مختلف در تثبیت هژمونی ایالات متحده آمریکا می‌توان قدرت ساختاری، نهادی^۱ و گفتمانی^۲ را مورد بررسی قرار داد. قدرت ساختاری عبارت است از ساخت دو جانبه و مستقیم توانایی بازیگران» (Barnett & Duvall, 2008: 58). یکجانبه‌گرایی ایالات متحده آمریکا پس از فروپاشی ساختار دوقطبی جنگ سرد مهمترین چالش ساختاری نظام بین‌الملل پساجنگ سرد می‌باشد. اندیشه یکجانبه‌گرایی گویای این موضوع است که آمریکا در رویارویی با مسائل بین‌المللی و جهانی، بر راه‌حل‌های یکسویه، فنی و نظامی تأکید بیشتری خواهد داشت، تا راهکارهای سیاسی همکاری‌جویانه و مبتنی بر چند جانبه‌گرایی. این گفته هم که هنوز هژمونی آمریکا در عرصه نظام بین‌الملل تداوم دارد، به معنای عدم شکل‌گیری رفتاری موازنه-طلبانه از سوی دولت‌های دیگر نیست، زیرا نباید تلاش برای موازنه را با دستیابی عملی به موازنه اشتباه گرفت.

«قدرت نهادی، کنترل بردیگری از طریق اجتماعی و با فاصله و به صورت غیرمستقیم است. تنظیمات نهادی می‌تواند فرایند دستور کار را به شکلی جهت دهد که موضوعات مورد منازعه را از آن حذف کند» (Barnett & Duvall, 2008: 47). «محافظه کاران آمریکایی با تاسیس سازمان ملل و بسیاری از نهادهای دیگر موافقت کردند چون که به این نتیجه رسیده بودند که سازمان ملل می‌تواند مشروعیت بر عملکرد آمریکا و متحدان این کشور در صحنه جهانی ببخشد و اهرمی باشد برای اینکه هزینه‌های رفتاری و هنجاری شوری را به میزان فزاینده بالا ببرد» (Dehshyar, ۱۴: ۲۰۰۶) «و بانک جهانی ابزار قدرتمند کشورهای پولدار برای خرید نفت و گاز ارزان از کشورهای فقیر به شمار می‌آید» (Vosogh, 2004: 30). «دیگر ابزار جهان‌گشایی اربابان قدرت مالی- سیاسی، سازمان تجارت جهانی است که در راستای سرعت بخشیدن به آزادسازی جهانی

¹ . Structural

² . Institutional

³ . Discourse

کلیه مبادلات تجاری، قانون‌زدایی از تمامی سیاست‌ها و خصوصی‌سازی کلیه فعالیت‌های مالی عمل می‌کند» (Schweller, 2011: 50).

«قدرت گفتمانی عبارت است از ابزاری غیرمستقیم برای جذب یک بازیگر به گونه‌ای که بدون استفاده از زور منطبق با خواسته‌های بازیگر دیگر عمل کند» (Moghadam, 2003: 12). «قویترین استدلال حامیان قدرت گفتمانی این است که جذابیت امریکا در جهان مبتنی بر ادراک مشروعیت و اعتبار خط‌مشی‌های این کشور در داخل و خارج از آن است» (Toker & Hendricson, 2004: 75). «طرفداران قدرت گفتمانی امریکایی استدلال می‌کنند عنصر جهانی به اصطلاح تروریسم مستلزم راه‌حلی جهانی است و نه راه‌حلی یک‌جانبه. پیامد یک‌جانبه‌گرایی امریکا این است که باعث از بین رفتن توانایی این کشور در «فتح قلوب و اذهان» شده و بدین وسیله قدرت جذب امریکا (قدرت گفتمانی) را کاهش می‌دهد. به همین دلیل، طرح نظریه‌هایی هم چون نظریه پایان تاریخ فوکویاما و نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون اجایگاه و نقش فرهنگ و قدرت نرم را در مناسبات و مبادلات جهانی افزایش داد و طرح مفاهیمی همچون تروریسم، محور شرارت، دولت‌های یاغی و... سبب ایجاد مقاومت‌هایی در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا گردید» (Tozo, 2018).

۴-۲- هژمونی آمریکا و تاثیر آن بر نفت و انرژی

«سیاست خارجی امریکا و سیاست خارجی انرژی این کشور متقابلاً متناقض هم هستند. اگر امنیت انرژی هدف اصلی سیاست و استراتژی خارجی امریکا است، واشنگتن بنابراین باید مشوق افزایش تولید و عرضه جهانی نفت باشد و به طور منطقی، مشارکت چین در توسعه و سرمایه‌گذاری نفتی جهانی باید از سوی امریکا مورد حمایت قرار بگیرد. اگر امنیت انرژی در راس دستور کار سیاسی امریکا قرار دارد، امریکا باید سیاست وضع تحریم علیه ایران و دیگر کشورهای تولیدکننده نفت را بازبینی کند. اگر امنیت انرژی یکی از نگرانی‌های اصلی رهبری امریکا است، هدف استراتژیک اصلی امریکا باید تسهیل توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی در خاورمیانه باشد (Bahgat, 2006: 29)، زیرا منطقه خاورمیانه شاهد جنگ‌های زیادی بوده و بحران‌های زیادی را تحمل کرده و این درگیری‌های بین دولتی و درون‌دولتی آرام آرام نظم منطقه را بی‌ثبات ساخته و بر روابط درون منطقه‌ای تاثیر منفی داشته است (Abbasi & Hamidfar, 2020: ۸) و یک خاورمیانه موفق و پایدار بهتر می‌تواند امنیت انرژی را تضمین کند، مسئله‌ای که در جهت منافع ایالات متحده، پیشرفت اقتصادی جهانی و خود امریکا هم هست» (Bahgat,)

¹. Huntington

۲۹: ۲۰۰۶). «عقیده گرامشی از هژمونی که از طریق عبور از ساختار و رفتن به حوزه برساختارهای پیچیده یا تغییر و تحول از منافع خاص یک گروه یا طبقه به سوی ایجاد نهادها و تفصیل ایدئولوژی‌ها حرکت می‌کند، به طور موفق‌تری در کلیه این جوانب در منطقه آسیا-پاسفیک ریشه دوانده است و توصیف مناسبی از مسیر آمریکایی‌ها در منطقه آسیا-پاسفیک است» (Cox, ۱۹۸۷: ۶۹). «تحول قدرت اقتصادی چین و تبدیل شدن به قدرت نظامی، متحدان ایالات متحده در این منطقه (خصوصاً ژاپن، فیلیپین، تایلند و استرالیا) را ترساند. اختلافات سرزمینی و درگیری‌های تاریخی حل نشده میان جمهوری خلق چین و متحدان آمریکا که به وسیله فقدان یک قدرت سخت موثر تشدید شد، بازگشت این هژمون به این منطقه را تسهیل کرد، زیرا ایالات متحده شروع به دنبال کردن یک سیاست کنش‌گرایانه کرد که هدف آن مشارکت در هر گوشه و با هر سرمایه‌ای از منطقه آسیا-پاسفیک است» (Allison, 2017: 84). «بنابراین چین که به جریان بی‌وقفه منابع انرژی برای حفظ رشد خود وابسته است، به طور آشکاری نگران افزایش حضور این قدرت هژمونیک در حیات خلوت خود است. مقامات چینی صراحتاً مداخلات هژمونیک ایالات متحده یا ترمیم حصارهای موجود در این منطقه را مورد انتقاد قرار می‌دهند. آن‌ها استدلال می‌کنند که نپذیرفتن رقصیدن با آهنگ آمریکایی‌ها توسط چینی‌ها، منجر شده که ایالت متحده مجدداً روی آسیا-پاسفیک تمرکز کند. واقعیتی که آن‌ها ادعا می‌کنند نهایتاً به طور عام امنیت ملی چین و به طور خاص امنیت انرژی آن را به چالش می‌کشد. هژمون ایالات متحده و چین با قدرتی در حال ظهور نقش‌هایی مسلماً برجسته را در شکل دادن به بازارهای انرژی و قیمت انرژی ایفا می‌کند و قطعاً نسبت به بازیگران دیگر برای تغییر این میدان حساس‌تر هستند» (Johnston, 2014: 65). «از سوی دیگر، کاهش قیمت منابع انرژی در نتیجه جهش شیل ایالات متحده قطعاً تأثیر مثبتی روی چین به عنوان بزرگترین مصرف‌کننده منابع انرژی در سراسر جهان دارد. با این حال، برخی تحلیل‌گران هشدار می‌دهند که این حباب زمانی می‌ترکد که شرکت‌های ایالات متحده دیگر هیچ سودی در حفاری چاه‌های بیشتر پیدا نکنند امری که یک رویا برای واردکنندگان انرژی برای چین می‌باشد. در طرف دیگر، وابستگی ایالات متحده به واردات نفت خلیج فارس نسبتاً ثابت باقی مانده است، بر خلاف تصورات، واردات به طور قابل توجهی کاهش یافته است، اگرچه پس از سال ۲۰۱۳ روند نزولی داشته است. در همین حال، واردات پکن در خاورمیانه به بیش از ۵۰ درصد افزایش یافته است. بر خلاف ایالات متحده که بیشتر نفت خود را از آمریکای لاتین تأمین می‌کند، چین نفت کمی را از آنجا تأمین می‌کند. عربستان برای چین بسیار حیاتی‌تر است، اگرچه در صورتی که تحریم‌های اقتصادی علیه ایران نبود، ایران نقش بزرگتری را ایفا می‌کرد، همانطور که اکنون ممکن است با توجه به توافق هسته‌ای ایران در ژوئیه ۲۰۱۵ اتفاق بیافتد» (Tweed, 2019: 25). همچنین، شیوع ویروس کووید-۱۹ نیز از دیدگاه برخی محققان به عنوان

پایان هژمونی آمریکا و آغاز شروع هژمونی چین در حوزه گاز دانسته شده است (Norrlof, ۲۰۲۰).

۴-۳- ظهور چین به عنوان هژمون جدید و تاثیر آن بر عرصه انرژی

«چین - یک قدرت جهانی در حال ظهور و ستاره درخشان منطقه آسیا پاسیفیک-امنیت انرژی را به عنوان آسیب‌پذیرترین جنبه اقتصاد به سرعت در حال رشد خود می‌بیند. چین، با تغییر تدریجی از یک کشور خودکفا و صرفاً صادرکننده نفت خام و تبدیل شدن به یک واردکننده نفت خام و محصولات پتروشیمی از اوایل دهه ۱۹۹۰، مسیر جدیدی را آغاز کرد. در سال ۲۰۱۳، چین از ایالات متحده به عنوان بزرگ‌ترین واردکننده نفت خام و محصولات پتروشیمی پیشی گرفت. مطابق با آن، مصرف نفت چین ۴۳٪ کل مصرف نفتی جهان در سال ۲۰۱۴ بود. امروزه، مطابق با گفته رابرت لارنس اکوهن دو نگرانی بنیادین در رابطه با امنیت انرژی چین وجود دارد. چالش اول مربوط به مصرف بسیار بالای ذغال سنگ توسط چین است که مقادیر بسیار زیادی گاز گلخانه‌ای را در هوا منتشر می‌کند. چالش دوم مربوط به افزایش واردات نفت و گاز طبیعی چین از ناسامان‌ترین و دورترین مناطق دنیا است» (Kuhn, 2011: 104). امنیت انرژی به این قدرت کمک می‌کند تا هر گامی که بر می‌دارد را از قبل محاسبه کند و در غیر این صورت یک اشتباه محاسباتی ساده می‌تواند تاثیر منفی بسیار زیادی روی سلطه و برتری آن داشته باشد. اگر قرار باشد که چین با هر تجاوزی به امنیت انرژی خود مواجهه شود، این قدرت در حال ظهور در نظم بین-المللی، دومین اقتصاد بزرگ جهان و به چالش کشنده احتمالی ساختار هژمونیک کنونی - نخواهد توانست اهرم اقتصادی که شالوده‌های پروژه‌های جاه طلبانه آتی آن را تشکیل می‌دهد، را حفظ کند.

دولت ایالت متحده اولین، نگران‌ترین و ناراضی‌ترین کشور از تاثیر تقاضای به سرعت در حال افزایش چین برای انرژی روی امنیت انرژی جهانی است و متعقد است که این کشور متهم به افزایش قیمت‌های بین‌المللی نفت است. با این حال، افزایش قیمت‌های بین‌المللی نفت ناشی از چندین فاکتور پیچیده است. «اگر تنها از منظر قیمت مشتق شده از تقاضا به این مسئله نگاه کنیم، بدیهی است که تاثیر ایالات متحده بسیار بیشتر از تاثیر چین است. مطابق با بررسی آماری ۲۰۰۶ انرژی جهان توسط BP، بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵، واردات نفت ایالات متحده تا ۴/۴۲ میلیون بشکه در روز افزایش پیدا کرده که معادل بیش از سه چهارم کل افزایش صادرات نفت اوپک در این دوره ده ساله می‌باشد در حالی که همین عدد برای چین ۲/۹۵ میلیون بشکه در روز است و بنابراین متوجه می‌شویم که ایالات متحده ۱/۵ میلیون بشکه جلوتر از چین است» (Mufson, 2006).

¹. Robert Lawrence

۱۵). بنابراین، «بدیهی است که این ایالات متحده است که متهم به افزایش تقاضای جهانی نفت و افزایش قیمت نفت جهانی است نه چین. برخی از محققان منطقی آمریکایی نیز بیان می‌کنند که در بازار نفت در طول دهه گذشته، آمریکا بیشتر مشابه یک فیل وحشی درنده است تا چین و عراق نقش چین در افزایش قیمت نفت یک خیال واهی بیش نیست. بنابراین، نمی‌توان چین را به تنهایی مسئول افزایش قیمت نفت دانست» (Lieberthal & Herberg, 2006: 20). متأسفانه، با توجه به حق سرمایه نفتی چین و رفتار احتکاری، به نظر می‌رسد که آمریکا و چین با ادامه تقویت رویکرد اتخاذ شده بر اساس این فرض که طرف دیگر منابع نفتی آتی را خالی، در حال پاسخ دادن به یکدیگر باشند. به عنوان مثال، حتی برخی از پژوهشگران آمریکایی تصور می‌کنند که سرمایه-گذاری چین در نیم کره غربی به طور جدی مزیت سنتی آمریکا در رابطه با تضمین منابع نفتی را به چالش خواهد کشید. «گال لوفت^۱ از موسسه تجزیه و تحلیل امنیت جهانی بیان می‌کند که یک بشکه نفت خریداری شده توسط چین در نیم کره غربی به این معنا است که یک بشکه نفت از بازار عرضه ایالات متحده خارج می‌شود و این که تلاش چین برای جستجوی انرژی در نیم کره غربی نهایتاً ایالات متحده را مجاب می‌کند که وابستگی بسیار زیادی به خاورمیانه و دیگر مناطق بی‌ثبات برای تامین نفت داشته باشد» (Economy, 2018: 68).

مسئله دیگر تحلیل انرژی چین مربوط به حاکمیت جهانی امنیت انرژی است که یکی از جوانب مهم نهادهای بین‌المللی امنیت انرژی می‌باشد. مکانیزم بین‌المللی کنونی امنیت انرژی محصول خلق شده توسط کشورهای صنعتی شده به رهبری ایالات متحده در پاسخ به بحران نفتی ۱۹۷۳ و تحریم‌های نفتی اعمال شده توسط کشورهای عربی می‌باشد که هدف آن، با در نظر گرفتن شرایط توقف عرضه نفت، تضمین هماهنگی خط مشی‌های انرژی، اجتناب از رقابت‌های بیش از اندازه برای تامین و منع کردن کشورهای صادرکننده نفت از متوسل شدن به سلاح نفت است. «عناصر اصلی آن آرژانس بین‌المللی انرژی (IEA)، ذخایر نفتی استراتژیک (SPR)، نظارت و تحلیل بازار انرژی و سیاست‌های انرژی و هماهنگی مسئولیت‌های منابع اضطراری هنگامی است که تامین نفت از سوی منابع خارجی متوقف شود» (Yergin, 2006: 75). مشکل مربوط به این واقعیت است که بین چین و آمریکا در کشورهای غربی مدیریت امنیت انرژی وجود ندارد، هیچ مکانیسم امنیت انرژی دو جانبه یا چند جانبه رسمی که برای هر دو طرف الزام‌آور باشد وجود ندارد و چین در آینده نزدیک یکی از اعضای آرژانس بین‌المللی انرژی نخواهد بود. بنابراین دولت ایالات متحده بنا به دلایلی نگران این است هنگامی که بحران اتفاق بیفتد، چین ممکن است و می‌تواند از مسئولیت‌های اضطراری آرژانس بین‌المللی انرژی منتفع شود بدون اینکه مجبور باشد از

^۱. Gul Luft

ذخایر نفتی استراتژیک خود استفاده کند و اگر چین همکاری با جامعه بین‌المللی را نپذیرد و در مقابل در بحران یا یک شرایط شبه بحران سواری مجانی بگیرد، چین و ایالات متحده وارد یک درگیری جدی می‌شوند. در واقع، این نگرانی‌ها احتمالاً اطناب‌آمیز هستند زیرا امنیت انرژی مسئله جهانی است که نیازمند همکاری جهانی و راه‌حل‌های جهانی می‌باشد.

چین به دنبال تسهیل دسترسی شرکت‌های چینی به بازاریست که نسبتاً تحت تاثیر قدرت هژمونی قرار نگرفته‌اند و این کار را برای ایجاد یک بلوک تاریخی در امتداد یک بردار انرژی خود انجام می‌دهد. این بلوک سپس ممکن است قادر به ایجاد اصلاحاتی در نظم هژمونی کنونی باشد. اقتصاد چین که در غرب جاه طلبی‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آینده این کشور قرار دارد، به حفظ امنیت انرژی وابسته است. به طور مشابهی، کمبودهای چین در حوزه انرژی را می‌توان از طریق انجام پروژه‌هایی از بین برد موانع این کشور برای تاثیر گذاشتن بر روی حوزه‌های دیگری که قبلاً تحت نظارت ساختار هژمونیک قرار داشتند را کاهش می‌دهند یا از بین می‌برند. متعاقباً، موانع جغرافیایی موجود در این نظم و مسائل مطرح شده پیرامون سیاست مدل قطب و اقمار ایالات متحده در این منطقه، حال در راس دستور کار امنیت ملی چین قرار گرفته‌اند. حل و فصل این مسائل می‌تواند امکان‌پذیر باشد زیرا چین روابط خود و مشارکت‌کنندگان در پروژه «یک کمربند یک جاده» را تقویت می‌کند. به گونه‌ای متفاوت با هژمون ایالات متحده، چین قصد دارد از کلیه انواع دلبستگی‌ها و محدودیت‌هایی که می‌تواند مانع از برتری اقتصادی خود شود، اجتناب کند. بنابراین، محدودیت‌های ایالات متحده مانند محرومیت‌های نفت خارجی ایران وضع شده توسط دولت ایالات متحده که شرکت‌های خارجی را از صادرات فناوری انرژی به ایران منع می‌کند، توسط چین به عنوان یک امر مشکل‌آفرین نگریسته می‌شود. به طور مشابهی، جلوگیری از تحقق ساخت خط لوله که از روسیه آغاز می‌شود که خط لوله روسیه که گاز را به سمت جریان جنوبی منتقل می‌کند، از سوی اروپا توسط چین به عنوان مداخله هژمونیک در عرصه بین‌المللی امنیت انرژی در نظر گرفته می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

پس از بررسی‌های صورت گرفته بخوبی می‌توان بیان داشت که میان آمریکا و چین رقابت هژمونیک برقرار است تا تقابل هژمونیک. چرا که برای اینکه بتوان دو کشور را در زمینه‌ای در تقابل با یکدیگر قلمداد نمود بایستی مرحله رقابت را پشت سر گذاشته باشند و سپس به مرحله تقابل برسند. اینکه آیا بطور کلی چین یک رقیب هژمونی برای آمریکا تلقی می‌شود یا خیر را اینگونه می‌توان پاسخ داد که چین اگر چه از نظر اقتصادی رشد خوبی داشته است اما از نظر

¹ . One Belt One Road Project

نوآوری‌های فناوریانه، داشتن ارز جهانی و جذب نخبگان جهانی با آمریکا فاصله زیادی دارد. علاوه بر این، بخاطر کمونیست بودن حکومت حاکم بر چین آزادی‌های اساسی وجود ندارد که بتواند جذابیتی برای نخبگان جهانی ایجاد نماید و لذا آمریکا در این زمینه بسیار پیشرو است. با این اوصاف، نمی‌توان رشد چین را نادیده انگاشت بطوری که تقابل میان چین و آمریکا، برای آمریکا چالشهای فراوانی را بوجود آورده است. از این جمله می‌توان به نفوذ ژئوپلیتیکی چین اشاره نمود که سعی دارد با توسل به حوزه انرژی نفوذ خود در سایر حوزه‌ها را نیز گسترش دهد و این امر باعث می‌شود که آمریکا در مناطق نفت خیز مثل خاورمیانه نفوذش کمتر شود، از آنجایی که بزرگترین مصرف کننده نفت جهان چین است، این کشور اثرگذاری شدیدی می‌تواند بر قیمت نفت داشته باشد که این امر نیز سبب می‌شود قدرت کنترل بازار نفت که در جهان بسیار حائز اهمیت است از دست آمریکا برود.

چین همکاری‌های انرژی خود را با همه کشورهای حاشیه خلیج فارس به طور قابل توجهی گسترش داده است، روابط انرژی آن با عراق و ایران به ویژه قوی تر شده که نمونه بارز آن انعقاد قرارداد ۲۵ ساله با ایران است. در حقیقت، در حالی که به نظر می‌رسید عربستان سعودی و ایران بر انرژی چین از سال ۱۹۹۰ تسلط دارند، چین در اواخر دهه ۲۰۰۰ تمرکز خود را از ایران به عراق تغییر داد که با فشارهای بی‌سابقه حداکثری آمریکا بر تولید و فروش منابع نفتی ایران، چین فرصت را مغتنم شمرده و مشتری اصلی نفت ایران شد تا بدین وسیله یک متحد قدرتمند برای خود داشته باشد که به فروش نفت به چین احتیاج دارد و هم اینکه خودش بتواند امنیت نفت خود را تامین کند. بنابراین، نمی‌توان رشد چین را نادیده انگاشت بطوری که تقابل هژمونیک میان چین و آمریکا، برای آمریکا چالشهای فراوانی را بوجود آورده است، به طوری که سعی دارد با توسل به حوزه انرژی نفوذ خود در سایر حوزه‌ها را نیز گسترش دهد و این امر باعث می‌شود که آمریکا در مناطق نفت خیز مثل خاورمیانه نفوذش کمتر شود، از آنجایی که بزرگترین مصرف کننده نفت جهان چین است، این کشور اثرگذاری شدیدی می‌تواند بر قیمت نفت داشته باشد که این امر نیز سبب می‌شود قدرت کنترل بازار نفت که در جهان بسیار حائز اهمیت است از دست آمریکا برود.

چین بارها تلاش کرده است تا ایالات متحده را کنترل کند، اما انگیزه اصلی برای حفاظت از امنیت نفت بوده است. از آنجا که آمریکا مرکزی برای این تلاش است، پکن تنها می‌تواند در توازن ایالت متحده آمریکا گام بردارد و گاهی اوقات در زمینه امنیت نفت همکاری می‌کند. اما، توانایی چین برای وارد شدن به بازارهایی که هیچ محدودیتی نسبت به اعضای افتخاری نظم هژمونیک نئولیبرال ندارند، این کشور را تبدیل به یک بازیگر موفق تر کرده است. بنابراین، اقتصاد چین و تأثیر آن با زیر بهینه‌سازی سودهای خود در این سیستم و بررسی آزادانه بازارها بدون رقابت، به تدریج رشد کرد. اگر چه چین در محدوده خود به وسیله قدرت هژمونیک که منافع

آسیایی خود را رها نکرده، محدود شده است، اما این کشور حال توانایی ورود به مناطق غنی از منابع انرژی بدون رقبای جدی را دارد.

در طرف دیگر این سکه، تقسیم مزایای حاصل از جهش نفت شیل در ایالات متحده، تضمین واردات بدون وقفه نفت و LNG به چین و فراهم کردن تکنولوژی‌های ضروری که می‌تواند به دست آوردن انرژی‌های جایگزین و منابع شیل توسط چین را بهبود ببخشد نیز به عنوان گام‌هایی در نظر گرفته شدند که هژمون کنونی می‌تواند برای منحرف کردن جمهوری خلق چین از دنبال کردن مسیر ماجراجویی منطقه‌ای استفاده کند، مواردی که در پروژه‌های بسیار عظیم آن می‌توان آن را مشاهده کرد، و از آن‌ها برای بازگرداندن چین به یک پناهگاه امن استفاده نماید. بنابراین، ظهور چین تبدیل به یک داستان موفق برای بازیگران در منطقه میانی ماثو شده است یعنی عواملی که از استعمارگری در گذشته رنج بردند و امروزه هم اجازه دسترسی به مزایای ساختار کنونی را به علت مغایرت سیاسی خود با ساختار کنونی ندارند. علاوه بر آن، به نظر می‌رسد که این حوزه جغرافیایی برای این قدرت در حال ظهور بسیار مناسب باشد زیرا این کشور قادر است منابع انرژی بسیار زیادی را برای تغذیه برتری بر سلطه اقتصادی خود فراهم کند. علاوه بر آن، تلاش برای سیر کردن عطش انرژی را می‌توان به عنوان لباس تبدلی در نظر گرفت که چین برای پنهان کردن جاه طلبی‌های بزرگ خود برای ایجاد یک بلوک تاریخی هم راستای بردار انرژی خود آن را به تن کرده است. کلیه رفتارهای این قدرت در حال ظهور که از سیاست زیر بهینه سازی آن آغاز می‌شود تا استراتژی تخصیص و تصاحب تا سنجش مزایا و موانع ساختار کنونی و گلچین کردن تعهدات بین‌المللی بدون مجازات شدن، تایید می‌کنند که جمهوری خلق چین تحت چتر نظم هژمونیک به جای این که به درستی در حال تغییر و تحول باشد، در حال رشد است.

References

1. Abbasi (Ashleqi), M., Hamidfar, H. R. (2020). Alliance of Saudi Arabia and Israel with USA and its outcomes on power balance and the influence of Islamic republic of Iran in Middle East. *International Studies quarterly*. 17 (3), 7-25. (In Persian)
2. Allison, G. (2017). China vs. America: Managing the next clash of civilizations. *Foreign Affairs*, 96(5), 80-89.
3. Ayers, A. J. (2008). *Gramsci, political economy, and international relations theory: Modern princes and naked emperors*. Basingstoke: Palgrave Macmillan
4. Bahgat, G. (2006). "U. S. Oil Outlook," MEES.
5. Cox, M. (2005). Beyond the West: Terrors in Transatlantia. *European Journal of International Relations*, 11(2), 203-233. doi:10.1177/13540066105052964

6. Cox, R. W. (1981). Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory. *Millennium. Journal of International Studies*, 10(2), 126-155. doi:10.1177/03058298810100020501
7. Cox, R. W., Sinclair, T. J. (1996). *Approaches to world order*. Cambridge: Cambridge University Press.
8. Dehshyar, H. (2001). 11 September, the structure of international system and USA hegemony. *The quarterly of strategic studies*. 5(17-18), 729-738. **(In Persian)**
9. Economy, E. C. (2018). China's new revolution. *Foreign Affairs*, 97(3), 60-74
10. Gramsci, A., Buttigieg, J. A., Callari, A. (2011). *Prison notebooks*. New York: Columbia University Press.
11. Hedayati Shahidani, M., Ramezanpour Shelmani, J. (2019). United States' approach toward continuously economic-military development of China (Case study: During The president Donald Trump). *International Studies Quarterly*. 16 (2), 71-91. **(In Persian)**
12. Keohane, R. (1984). *After Hegemony, Cooperation and Discord in the World Political Econom*. Princeton, Princeton University Press.
13. Keohane, R (1986). *Neorealism and Its Critics*, New York: Columbia University Press.
14. Khezri, R. (2011). America and China Strategy in Asia-Pacific zone: Cooperation and Conflict. *The quarterly of foreign Policy*. 25 (3), 675-699. **(In Persian)**
15. Lieberthal, K. Herberg, M. (2006). China's Search for Energy Security: Implications for U. S. Policy, *NBR Analysis*, 17 (1), 250-269.
16. Motaqi, E. (2006). America: fragile hegemony and the strategic of Islamic Republic of Iran. *The center of strategic and defense researches*. 4 (2006), 25-45. **(In Persian)**
17. Mufson, S. (2006). As China, U.S. Vies for More Oil, Diplomatic Friction May Follow," *Washington Post*, April 15.
18. Norrlöf, C. (2020). Is COVID-19 the end of US hegemony? Public bads, leadership failures and monetary hegemony. *International Affair*. 5 (2020), 1282-1303
19. Pourgayoumi, A. (2009). Study of Hegemony Conception with emphasizing on Gramsci Hegemony of USA. *Defense Politic Journal*. 17 (67), 60-75 **(In Persian)**
20. Schweller, R. L., Pu, X. (2011). After Unipolarity: China's Visions of International Order in an Era of U.S. Decline. *International Security*, 36(1), 41-72.

21. Shiralizadeh, N (2016). Can China replace the US as a new Hegemon? The impact of the energy security in China's hegemonic potential, *M.A thesis in Interntional relations*, Middle East Technical University. **(In Persian)**
22. TishehYar, M., Fathi, M. J., Dashtgard, M. (2018). Hegmonic competition of India and China in south and east south of Asia. *The quarterly of sob-continent of Sistan and Baluchestan University*. 10 (34), 65-86. **(In Persian)**
23. Tweed, D., Gao, Y. (2019). America's warning to the world: Beware huawei. *Bloomberg Businessweek*, 1(2019), 22-23.
24. Yergin, D. (2006). "Ensuring Energy Security," *Foreign Affairs*, 85(2), 70-85.